

از خودشکوفایی تا خوداستعلایی؛ بازخوانی سلسله مراتب نیازهای مزلو  
با تاکید بر آرای فرانکل و پژوهش‌های معاصر

**From Self-Actualization to Self-Transcendence: Reassessing Maslow's  
Hierarchy of Needs with Emphasis on Frankl's Views and Contemporary  
Research**

**Rouzbeh Asadi**

MA in General Psychology, Department of General  
Psychology, Faculty of Psychology and Educational  
Sciences, Kharazmi University, Tehran, Iran.

Email: [Rouzbeh.asadi@gmail.com](mailto:Rouzbeh.asadi@gmail.com)

روزبه اسدی\*

کارشناسی ارشد، گروه روانشناسی عمومی، دانشکده روانشناسی  
و علوم تربیتی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

**Abstract**

Several decades after Abraham Maslow introduced the hierarchy of needs, the model continues to be widely cited not only in psychology but also across other fields in the humanities. During Maslow's lifetime, the highest level of the hierarchy—self-actualization—was challenged by thinkers such as Viktor Frankl. Frankl argued that self-actualization could not be considered the ultimate stage of human development. Instead, he maintained that self-transcendence represents the true culmination of human growth and aspiration, while self-actualization is better understood as a by-product of that process. Notably, Maslow himself eventually came to accept this criticism. After Maslow's death, various documents and pieces of evidence have come to light suggesting that he intended to revise his model, although for a number of reasons this revision was never completed. In recent years, these materials have been cited extensively in a growing body of scholarship. If accepted, they point to a revised version of the hierarchy in which self-transcendence occupies a position above self-actualization. Within such a framework, the realization of the self and the fulfillment of one's personal potential no longer constitute the ultimate end of human development. Rather, the highest stage of development is self-transcendence. Contemporary research further

**چکیده**

با گذشت چندین دهه از ارائه سلسله مراتب نیازها توسط آبراهام مزلو، این مدل نه تنها در رشته روانشناسی که در برخی دیگر از شاخه‌های علوم انسانی همچنان مورد استناد است. در زمان حیات مزلو، رأس این مدل یعنی مرحله خودشکوفایی با انتقاداتی از طرف افرادی نظیر ویکتور فرانکل مواجه شد. فرانکل بر این باور بود که خودشکوفایی نمی‌تواند بالاترین مرحله رشد انسان باشد بلکه خوداستعلایی است که غایت رشد و اهداف انسانی است و نهایتاً خودشکوفایی محصول جانبی آن است. نقدی که اتفاقاً مورد پذیرش مزلو نیز واقع شد. چندین دهه پس از مرگ مزلو، شواهد و مستنداتی مطرح شده است که بر اساس آن‌ها، او در پی اصلاح مدل خویش بوده است اما به دلایلی این امر محقق نشد. شواهدی که در سال‌های اخیر مورد استناد پژوهش‌های زیادی قرار گرفته است. در صورت پذیرش این مستندات، با مدل جدیدی مواجه خواهیم شد که در آن، خوداستعلایی بالاتر از خودشکوفایی قرار می‌گیرد. بر مبنای این مدل، دیگر پرداختن به «خود» و به فعلیت رساندن خویش، غایت رشد انسان نیست بلکه خوداستعلایی یا «فرارفتن از خویش» است که بالاترین مرحله از رشد انسان قلمداد می‌شود. مرحله‌ای که بر مبنای پژوهش‌های انجام شده، رابطه‌ای بسیار قوی با مؤلفه‌های سلامت روان دارد.

**واژه‌های کلیدی:** خوداستعلایی، خودشکوفایی، آبراهام مزلو، سلسله مراتب نیازها، ویکتور فرانکل.

suggests that this stage is strongly associated with important dimensions of mental health.

**Keywords:** Self-Transcendence, Self-Actualization, Abraham Maslow, Hierarchy of Needs, Viktor Frankle.

| نوع مقاله: پژوهشی | دریافت: خرداد ۱۴۰۵ | پذیرش: مرداد ۱۴۰۵ |
|-------------------|--------------------|-------------------|
|-------------------|--------------------|-------------------|

## مقدمه

یکی از معتبرترین و ماندگارترین نظریه‌های آبراهام مزلو در روانشناسی، نظریه مرتبط با سلسله مراتب نیازهای انسان است. این نظریه یکی از پایه‌ای‌ترین موضوعات در کتاب‌های درسی روانشناسی است و در برخی رشته‌ها نیز از پراچای‌ترین موضوعات مرتبط با روانشناسی به‌شمار می‌رود (دسمت<sup>۱</sup> و فوکینگا<sup>۲</sup>، ۲۰۲۰). با این حال به نظر می‌رسد که آنچه تاکنون در رابطه با این نظریه در کتاب‌های معتبر روانشناسی و دانشگاهی ارائه شده است چندان دقیق نبوده و گویای توضیحات تکمیلی مزلو در رابطه با این نظریه بزرگ انگیزشی نیست. برخی مستندات نشان می‌دهد که مزلو در اواخر عمر خود با تناقضی آشکار، به‌ویژه در رأس هرم سلسله مراتب نیازهای انسان مواجه شد و درصدد اصلاح آن برآمد اما به دلایل مختلف مجال آن را نیافت تا مدل اصلاح شده خویش را به‌طور دقیق و واضح ارائه کند (کلتکو ریورا<sup>۳</sup>، ۲۰۰۶ و رابرتس<sup>۴</sup>، ۲۰۱۳ و مسرلی<sup>۵</sup>، ۲۰۱۷). در واقع آنچه مزلو را به سوی تجدید نظر در مدل خویش سوق داد، پرسش‌هایی بود که او را در اواخر عمرش با چالش روبرو کرده بود: اگر بنابر این مدل، خودشکوفایی غایت اهداف انسانی باشد، در این صورت چه چیزی به کسانی که به بالاترین نقطه این هرم یعنی خودشکوفایی رسیده‌اند، انگیزه پیشرفت می‌دهد؟ آیا نیازهای سطح بالاتری هم وجود دارد که این افراد با تلاش جهت برآورده کردن آنها، خود را به مرحله بالاتری از کمال انسانی برسانند؟ چرا همچنان برخی از افراد موفق و خودشکوفای که ظاهراً در بالاترین سطح رشد شخصی قرار دارند، رفتار مناسبی با دیگران ندارند؟ مگر این مرحله، اوج رشد انسان و تبلوری از صفات نیک انسانی نیست؟ به نظر می‌رسد که او در اندیشه پاسخ به این سوالات بود که دریافت بالاتر از مرحله خودشکوفایی مرحله دیگری نیز وجود دارد و آن خوداستعلایی است که بیانگر بالاترین سطح رشد انسان است (وانگ<sup>۶</sup>، ۲۰۱۶a). شایان ذکر است که فرانکل در مقاله‌ای، تلویحاً انتقاد خود را به مدل او، به‌ویژه قرار دادن خودشکوفایی به عنوان غایت رشد، وارد کرده بود (فرانکل، ۱۹۶۶). انتقادی که مزلو آن را پذیرفته بود و احتمالاً در تغییر نگاه او نقش داشته است (مزلو، ۱۹۶۶). در مدل تجدید نظر شده، از آنجا که افراد خودشکوفای، بیشتر نیازهای انسانی خود را تا حد زیادی برآورده کرده‌اند، برای آنها گام بعدی، کمک کردن به دیگران است تا آنها نیز خود را شکوفا کنند، به این ترتیب این افراد یاری‌رسان، وارد مرحله بالاتری می‌شوند و خوداستعلایی را تجربه می‌کنند (وانگ<sup>۶</sup>، ۲۰۱۶c). در این مرحله، فرد با انجام اموری از جمله کمک به شکوفاندن دیگران می‌کوشد تا به انسانی والاتر بدل شود. مرحله‌ای که بعضاً با تجارب اوج<sup>۷</sup> همراه است و فرد، عواطفی نظیر وجد<sup>۸</sup> و حیرت<sup>۹</sup> را تجربه می‌کند (مزلو، ۱۹۶۹/۱۹۹۳). با این حال خوداستعلایی مفهومی چند وجهی و بعضاً پیچیده است و اشاره به جوانب آن نیازمند توضیحات فراوانی است و به همین دلیل است که هر یک از نظریه‌پردازان و پژوهشگران یک یا چند وجه آن را در مرکز توجه خود قرار داده‌اند.

<sup>1</sup> Desmet

<sup>2</sup> Fokkinga

<sup>3</sup> Koltko-Rivera

<sup>4</sup> Roberts

<sup>5</sup> Messerly

<sup>6</sup> Wong

<sup>7</sup> Peak experiences

<sup>8</sup> Ecstasy

<sup>9</sup> Awe

از خودشکوفایی تا خوداستعلایی؛ بازخوانی سلسله مراتب نیازهای مزلو با تاکید بر آرای فرانکل و پژوهش‌های معاصر

### ضرورت پژوهش؛ اهمیت واکاوی عمیق‌تر «خوداستعلایی» به مثابه غایت انگیزه و رشد انسان

در راس مدل اولیه سلسله مراتب نیازهای انسان که توسط آبراهام مزلو ارائه شده است، مرحله خودشکوفایی قرار دارد. خودشکوفایی مفهومی بود که آن را کورت گلدشتاین<sup>۱۰</sup> در سال ۱۹۳۴ برای اولین بار ابداع کرد و مزلو آن را در سال‌های بعد در قالب نظریه‌های انگیزشی خود توسعه داد (ایوتزان<sup>۱۱</sup>، ۲۰۰۸). لازم به توضیح است که مزلو هیچگاه سلسله مراتب نیازها را به صورت هرم نشان نداد و در سال ۱۹۶۸ بود که اولین بار چاپلین و کراویتز<sup>۱۲</sup> آن را به شکل هرم ارائه کردند (دمبر و والتر<sup>۱۳</sup>، ۱۹۷۲). بنابر نظر مزلو، وقتی نیاز به خودشکوفایی و نیازهای مرتبه پایین‌تر انسان‌ها محقق می‌شود، برخی از افراد وارد قلمرو فراشخصی<sup>۱۴</sup> می‌شوند و به دنبال علتی فراسوی خویش می‌گردند و به این ترتیب توسط ارزش‌هایی برانگیخته می‌شوند که «خویشتن» آنها را تعالی می‌بخشد که مزلو این حالت را وضعیت استعلا می‌نامد (جیانگ و سدیکیدز<sup>۱۵</sup>، ۲۰۲۲). این وضعیت که غالباً در متون روانشناسی از آن به عنوان خوداستعلایی یا از خودفراروی یاد می‌شود، در نظر برخی از روانشناسان از جمله ویکتور فرانکل هدفی نیرومند برای یافتن معنا در زندگی است که رسیدن به این مرحله می‌تواند راه‌هایی انسان از رنج‌هایش را هموارتر کند و برای بسیاری از افراد، رنج بی‌معنا بودن زندگی را به شفع حاصل از داشتن یک زندگی معنادار مبدل سازد. این‌رهایی از رنج مستلزم تغییر نگاه خودخواهانه از «خود» به سوی خدمت به دیگران و پاسداشت ارزشها و موهبت‌های زندگی است و این یعنی حرکت به سوی بالاترین سطح رشد انسانی (وانگ و همکاران<sup>۱۶</sup>، ۲۰۲۱). تجربه عمیق خوداستعلایی، آثار روانشناختی مثبتی برای افراد به همراه دارد که عموماً با احساس درجاتی از حیرت، غرقگی<sup>۱۶</sup> و شفقت همراه است و می‌تواند منجر به کاهش عواطف منفی رنج‌آور نظیر ترس، ناامیدی، خلق پایین و یا غلبه بر افسردگی گردد و در نهایت سرآغازی جهت یافتن معنا از دل رنج باشد (یانگ و جی<sup>۱۷</sup>، ۲۰۲۳). در پژوهش‌های جدید به این مفهوم توجه بیشتری شده است و نتایج تحقیقات، حاکی از رابطه مثبت میان خوداستعلایی با مولفه‌های سلامت روان از جمله شادکامی، بهزیستی، رضایت از زندگی، امیدواری و معنا در زندگی است و البته این سازه روانشناختی، خود به عنوان یکی از منابع معنابخش در زندگی نیز به شمار می‌رود. نتایج برخی پژوهش‌های دیگر از رابطه قوی میان خوداستعلایی و فقدان افسردگی و خشم (فری و واگلر<sup>۱۸</sup>، ۲۰۱۸) (رحمتی و همکاران، ۱۳۹۹؛ بوجانوفسکا و پیوتروفسکی<sup>۱۸</sup>، ۲۰۱۸؛ اوریول<sup>۱۹</sup> و همکاران، ۲۰۲۰؛ کامکیران<sup>۲۰</sup>، ۲۰۱۸؛ اسمیت و لیر<sup>۲۱</sup>، ۲۰۱۴) حکایت دارد. از سوی دیگر استناد به مدل اولیه سلسله مراتب نیازها که خودشکوفایی در آن به عنوان بالاترین سطح نیاز انسان معرفی شده است، در برخی پژوهش‌های علمی و سمینارهای موفقیت‌توجیه‌گر تلاش انسان در به فعلیت رساندن توانمندی‌های «خود» بدون توجه به نیازهای دیگران بوده است. برداشتی که مبتنی بر فردگرایی، خودخواهی، اولویت دادن بی‌چون و چرای خویش نسبت به دیگران و ارزشمند دانستن «رقابت» جهت رسیدن به بیشترین منفای فردی است. این دیدگاه که از بنیان‌های جوامع فردمحور و مصرف‌گرا است می‌تواند به افزون‌تر شدن رنج انسان بیانجامد (وانگ، ۲۰۱۶b). مدل اولیه سلسله مراتب نیازهای مزلو مشهورترین مدل در پژوهش‌های رشته مدیریت نیز به‌شمار می‌رود. ونتر<sup>۲۲</sup> (۲۰۱۲) به آثار زیان‌بار این نگاه در رشته مدیریت از جمله در سطح رهبری برخی از شرکت‌ها اشاره کرده که الگو قراردادن این مدل، سبک رهبری خودخواهانه و خودشیفته را توسعه داده که به سایر کارکنان نیز تسری پیدا می‌کند. سبکی که در آن موفقیت شخصی و کسب درآمد به هر قیمتی، به اشتباه برابر با خودشکوفایی در نظر گرفته شده است. این نمونه‌ها بیانگر این موضوع است که قرار دادن خودشکوفایی در بالاترین سطح رشد انسان می‌تواند برداشتی زیانبار و نادرست را نیز در پی داشته باشد. موارد مذکور، ضرورت توجه به

<sup>10</sup> Kurt Goldstein

<sup>11</sup> Ivtzan

<sup>12</sup> Chaplin & Krawiec

<sup>13</sup> Dember & Walter

<sup>14</sup> Transpersonal Realm

<sup>15</sup> Jiang & Sedikides

<sup>16</sup> Flow

<sup>17</sup> Frey & Vogler

<sup>18</sup> Bojanowska & Piotrowski

<sup>19</sup> Oriol

<sup>20</sup> Camkiran

<sup>21</sup> Smith & Liehr

<sup>22</sup> Venter

خوداستعلایی به عنوان راهی برای غلبه بر خودخواهی و رنج‌های انسان و پنجره‌ای رو به معنا، امیدواری و رضایت از زندگی را پر رنگ‌تر می‌کند که مدل تجدید نظر شدهٔ آبراهام مزلو می‌تواند راه را برای توجه بیشتر روانشناسان و پژوهشگران به این وجه از وجود انسان هموارتر نماید و سبب تغییر توجه افراد از خود به سوی دیگران شود. مدلی که در برخی از پژوهش‌های یاد شده مورد استناد قرار گرفته است.

### مفهوم خوداستعلایی

استعلا در لغت به معنای رفتن به فراسوی چیزی و گذشتن از آن است و امر استعلایی نیز به معنای چیزی است که در ورای امری دیگر قرار دارد (عبدالکریمی، ۱۳۹۱). با این تعریف، خوداستعلایی یا تعالی خود، در لغت به معنای رفتن به فراسوی خویش، از خود برگزشتن و در بند خود نماندن است. ترکیبات مختلف این واژه بیشتر در ادبیات پژوهشی رشته‌های فلسفه، الهیات، عرفان، روانشناسی و پرستاری مورد استفاده قرار گرفته و در روانشناسی نیز عمدتاً در شاخهٔ روانشناسی انسان‌گرا، شخصیت، فراشخصی، روانشناسی مثبت و روانشناسی مثبت‌وجودی مطرح شده است (گارسیارومئو<sup>۲۳</sup>، ۲۰۱۰، مک‌دانلد و هالند<sup>۲۴</sup> ۲۰۰۲، ایوتزان و همکاران، ۱۴۰۰). خوداستعلایی بنا بر تعریف مزلو بیانگر بالاترین سطح از نیاز انسان است و به معنای نیاز به برخورداری از سطوح جامع‌تری از آگاهی نسبت به خود، به دیگران، به طور کلی به انسان، طبیعت و کیهان و ارتباط با آنها است و در حقیقت به بُعد فراشخصی وجود انسان اشاره می‌کند (وانگ، ۲۰۱۶b؛ لوکا<sup>۲۵</sup> و همکاران ۲۰۲۱). مزلو در کتاب افق‌های والاتر فطرت انسانی<sup>۲۶</sup> (۱۹۷۱) معانی مختلف استعلا را شرح داده است که از آن جمله، استعلا را می‌توان نحوه‌ای از نگرستن به دنیا دانست که فرارفتن از زمان، گذشتهٔ خویش، فرهنگ، مرگ، ضعف و وابستگی، ایگو، تضادها و بطور کلی فرارفتن از ذهن دوگانه‌انگار از مصادیق آن است. همچنین می‌تواند به عنوان یک حالت روانشناختی، تجربه‌ای عرفانی یا زیبایی‌شناختی و یا تجارب پرشور در مواجهه با طبیعت باشد. مزلو از استعلا به مثابهٔ نوعی از زیستن نیز یاد می‌کند؛ زیستن در قلمرو وجود که آن را از مشخصه‌های انسان کامل می‌داند:

«انسان کامل خود را استعلا می‌بخشد و از خود فراتر می‌رود، جامعه‌اش را استعلا می‌بخشد، گونه‌اش را استعلا می‌بخشد» (مزلو ۱۹۷۱، ۲۶۹).

بنابه تعریف تورنستام<sup>۲۷</sup> (۲۰۱۱) خوداستعلایی به معنای کاهش وابستگی نسبت به دیدگاه‌ها و نقطه نظرهای خود، کاهش خودمحوری و همچنین گسترش مراقبت، محبت و دغدغه داشتن نسبت به دیگران از جمله نسل‌های گذشته و آینده است. وانگ (۲۰۱۶c) بر این نکته تأکید می‌کند که نظریه پردازان معاصر روانشناسی در حوزهٔ آگاهی، خوداستعلایی را به عنوان نقطهٔ عطفی در رشد انسان در نظر گرفته‌اند که با مراحل بالای رشد روانی-معنوی و بلوغ فرد مرتبط است. وانگ، خوداستعلایی را در قالب موارد زیر تعریف می‌کند: ۱- گام نهادن به بیرون از خویش جهت پیگیری اهدافی ارزشمند در زندگی که فراتر از «خود» هستند ۲- پاسداشت آرمان‌های کلاسیکی نظیر حقیقت، زیبایی و خیر به عنوان اموری ذاتا ارزشمند و تلاش برای تحقق آنها ۳- تجربه‌ای آگاهانه که در آن فرد احساس می‌کند با چیزی فراتر از خود مانند اموری متعالی، خداوند، کیهان یا طبیعت مرتبط است ۴- فراموشی و دست کشیدن از علاقه‌مندی‌های خود در جهت مهربانی یا مراقبت از دیگران. کلونینجر<sup>۲۸</sup> و همکاران (۱۹۹۳) نیز خوداستعلایی را به میزانی که فرد خود را به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از جهان به عنوان یک کل می‌شناسد<sup>۲۹</sup> تعریف کرده‌اند. موارد فوق تنها بخشی از تعاریف ارائه شده از خوداستعلایی است و هر یک از پژوهشگران کوشیده‌اند تا تحقیقات خود را بر مبنای یک یا چند تعریف مشخص از آن انجام دهند.

<sup>23</sup> Garcia-Romeu

<sup>24</sup> McDonald & Holland

<sup>25</sup> Louca

<sup>26</sup> The farther reaches of human nature.

<sup>27</sup> Tornstam

<sup>28</sup> Cloninger

از خودشکوفایی تا خوداستعلایی؛ بازخوانی سلسله مراتب نیازهای مزلو با تاکید بر آرای فرانکل و پژوهش‌های معاصر

### خوداستعلایی از منظر فرانکل و نقد او به خودشکوفایی به عنوان یک غایت

خوداستعلایی موضوعی است که فرانکل پیش از مزلو آن را به طور نظام‌مندتری در کانون توجه خویش قرار داده و به مفهوم‌سازی درباره آن پرداخته است و از این طریق چارچوبی نظری درباره طبیعت معنوی انسان ارائه کرده است. شاید بتوان او را از اولین کسانی نامید که نظرات فروید را در فضای آکادمیک به چالش کشید و این مدل او را که اهداف و سائق‌های انسان معطوف به کسب لذت و رسیدن به تعادل در نظر گرفته می‌شود، مورد نقد قرار داد، در حالی که در نظر فرانکل یگانه هدف انسان رسیدن به خوداستعلایی است (کیتسون<sup>۲۹</sup> و همکاران، ۲۰۲۰). او در سال ۱۹۴۶ اولین نظریه مرتبط با مفهوم خوداستعلایی را ارائه نمود (وانگ و همکاران، ۲۰۲۱) و آن را این چنین توصیف کرد: «خوداستعلایی اولویت دادن به افراد دیگر به جای تمرکز بر خود و توانمندی‌های خویش است» (به نقل از پیدن<sup>۳۰</sup> و همکاران، ۲۰۱۷). از نظر فرانکل یک فرد تنها به میزانی به راستی انسان است یا تبدیل به خود واقعی‌اش می‌شود که در خوداستعلایی بزید. انسان نه با نگرانی درباره خودشکوفایی خویش بلکه با فراموش کردن و چشم‌پوشی از خود، نادیده گرفتن خود و تمرکز بر امری بیرون از خویش است که به چنین مرحله‌ای می‌رسد (فرانکل، ۱۳۹۴). خوداستعلایی از نظر فرانکل می‌تواند میل و اراده، هدف یا ارزش باشد. او از خوداستعلایی به عنوان میلی ذاتی به کشف معنا در زندگی یاد می‌کند (لوینسون<sup>۳۱</sup> و همکاران، ۲۰۰۵) و اراده معطوف به معنا را عاملی انگیزشی می‌داند که جهان‌بینی خاصی را برای فرد به ارمغان می‌آورد و سبب گشودگی به کشف اموری می‌شود که او را از خودخواهی و محدودیت‌های فردی فراتر می‌برد، مرحله‌ای که در آن خوداستعلایی تجربه می‌شود (وانگ، ۲۰۱۶d). مطابق نظر فرانکل، خوداستعلایی نه تنها برانگیزاننده میل به کشف معناست که هدف غایی زندگی انسان نیز است و پاسخ دادن به عالی‌ترین رسالت خود در زندگی در گرو آن است که خوداستعلایی ارزش‌نهایی انسان باشد. در مجموع او خوداستعلایی را به عنوان انگیزه‌ای بنیادین در وجود انسان مفهوم‌سازی کرد که از طبیعت معنوی ما سرچشمه می‌گیرد (وانگ، ۲۰۱۶b) و این سازه را به گونه‌ای سامان داد که یک ساختار نظری کارآمد برای معنویت خداپاورانه و خدااناباورانه به حساب آید (اسدی و همکاران، ۱۴۰۰). فرانکل خاطر نشان می‌کند که انسان تا جایی می‌تواند خود را به فعلیت برساند که خویشتن را از یاد ببرد و این از یاد بردن در صورتی محقق می‌شود که فرد با اموری خارج از خویش ارتباط برقرار کند. او مصادیق خوداستعلایی را که معطوف به امری خارج از خویش است به این ترتیب بر می‌شمارد: ۱- تلاش برای تحقق معنا ۲- خدمت کردن به یک آرمان ۳- عشق ورزیدن به یک شخص (وانگ، ۲۰۱۶b). اهمیت این مفهوم تا بدانجاست که وانگ بر مبنای آرای فرانکل سه سطح از خوداستعلایی را حول محور «معنا» و «هدف» شناسایی و پیشنهاد کرده است که به گفته او این سه سطح، برگردانی از مفهوم «اراده معطوف به معنا»ی فرانکل به یک مدل قابل آزمون روانشناختی است: ۱- جستجوی معنای غایی: نتیجه آن یافتن غایت معناها و رسیدن به فراسوی محدودیت‌های فیزیکی خویش در محدوده زمان و مکان و نظر کردن به شکوه قلمرو متعالی است. برای جویندگان خدااناباور نیز جستجوی آرمان‌های غایی می‌تواند اموری از قبیل خیر، حقیقت و زیبایی باشد. ۲- جستجوی معنای موقعیتی: تلاش برای کشف معنا در موقعیت‌های مختلف زندگی که ثمره آن رسیدن به فراسوی چارچوب‌های ذهن و محدودیت‌های موقعیتی و تماس با ارزش‌های معنوی است. این امر مستلزم انجام تمرینات ذهن‌آگاهی و وقوف بر لحظه حال با گرایش به گشودگی، کنجکاو و شفقت است. ۳- جستجوی رسالت خویش: تلاش برای یافتن نقش و رسالت خود در زندگی و در نهایت رسیدن به فراسوی خودشکوفایی و دنبال کردن هدفی عالی‌تر برای خیری بالاتر (وانگ، ۲۰۱۶a؛ فرانکل، ۱۳۹۴). در واقع او بالاترین حد به فعلیت رساندن خویش را نه شکوفاندن خویش که خوداستعلایی و گذر کردن از خود می‌داند (فرانکل، ۱۳۹۷). او در مقاله‌ای تحت عنوان «خوداستعلایی، پدیده‌ای انسانی»<sup>۳۲</sup> که در آوریل ۱۹۶۶ نگاشته است، به طور غیرمستقیم از مزلو انتقاد می‌کند که

<sup>29</sup> Kitson

<sup>30</sup> Yaden

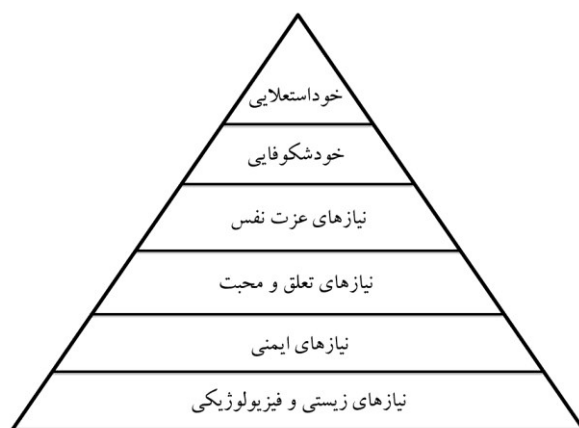
<sup>31</sup> Levenson

<sup>32</sup> V. Frankl Self-Transcendence as a Human Phenomenon, Published 1 April 1966 Journal of Humanistic Psychology

خودشکوفایی نباید در راس مدل قرار گیرد و به عنوان هدف اصلی انسان باشد زیرا این وضعیت با کیفیت استعلایی وجود انسان در تضاد است. خودشکوفایی تنها می‌تواند به عنوان اثر جانبی دستیابی به خوداستعلایی در نظر گرفته شود به طوری که تلاش مفرط برای خودشکوفایی ممکن است نتیجه از دست دادن معنا باشد. او معتقد است که برای کسب بالاترین حد از اقناع باید در پی تحقق معنا از طریق خوداستعلایی بود و نه در پی خودشکوفایی (فرانکل، ۱۹۶۶). آبراهام مزلو در آوریل همان سال در مقاله‌ای با عنوان «توضیحاتی بر مقاله فرانکل<sup>۳۳</sup>» ضمن توافق نظر با او عنوان می‌کند که جستجوی مستقیم خودشکوفایی امری خودخواهانه است و انسان را از مأموریت اصلی زندگی خود دور می‌کند و اساساً نمی‌تواند هدف زندگی و راه نجات انسان باشد. او می‌گوید مواردی را دیده‌ام که در آن افرادی به دنبال راه‌های مستقیم و میان‌بر برای خودشکوفایی بوده‌اند اما در عمل سرگرم لذت‌های سطح پایین‌تر، تن‌آسایی و هذونیس‌م شدند (مزلو، ۱۹۶۶).

### نگاهی نو به مدل سلسله مراتب نیازهای مزلو

مارک کلتکو ریورا (۲۰۰۶) در مقاله دوران‌ساز خود توجه بسیاری از پژوهشگران را به نسخه بعدی سلسله مراتب نیازهای مزلو معطوف کرد. او در این پژوهش به بازکشف سلسله مراتب نیازهای مزلو و پیامدهای این تغییر می‌پردازد و با آنکه پیش از او در دهه هفتاد میلادی پژوهشگر دیگری نیز تا حدی به این موضوع اشاره کرده بود (رابرتس، ۱۹۸۲) اما کلتکو ریورا با ذکر دلایل مختلف از جمله دلایل تاریخی، این موضوع را به طور مبسوط تشریح می‌کند که چرا مزلو در دوران حیاتش موفق به اصلاح مدل خویش نشد و چگونه جریان قالب روانشناسی نیز تمایلی به توجه به بخش‌هایی از گفته‌ها و نوشته‌های مزلو نشان نداد و عملاً این بدفهمی تا سال‌های اخیر ادامه یافت (کلتکو ریورا، ۲۰۰۶). جالب اینکه طی سال‌های اخیر میزان ارجاع به این مقاله رو به افزایش بوده و اوج استناد به آن مابین سالهای ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۵ میلادی بوده است<sup>۳۴</sup> که نشان می‌دهد به مرور، پژوهشگران بیشتری به این موضوع توجه نشان داده‌اند، که از آن جمله می‌توان به مارتین سلیگمن<sup>۳۵</sup> اشاره کرد که نسخه اصلاح شده مدل مزلو را به روز رسانی روشن‌گرانه‌ای از نظریه او می‌داند (کافمن<sup>۳۶</sup>، ۲۰۲۰). به این ترتیب مزلو سازه‌ای را تحت عنوان خوداستعلایی مطرح کرد که در سلسله مراتب نیازهای ارائه شده توسط او در جایگاهی بالاتر از خودشکوفایی قرار می‌گیرد (رابرتس، ۲۰۱۳) (شکل ۱).



شکل ۱. نسخه تجدید نظر شده سلسله مراتب نیازهای مزلو (رابرتس، ۲۰۱۳)

<sup>33</sup> Coments on Dr. Frankl's paper

<sup>34</sup> تا تاریخ تنظیم این مقاله مطابق آمار گوگل اسکالر، به مقاله مورد

نظر ۱۸۰۵ بار استناد شده است.

<sup>35</sup> Martin Seligman

<sup>36</sup> Kaufman

از خودشکوفایی تا خوداستعلایی؛ بازخوانی سلسله مراتب نیازهای مزلو با تاکید بر آرای فرانکل و پژوهش‌های معاصر

در این صورت، نسخه رایج سلسله مراتب نیازها، بطور جدی غیردقیق و نادرست خواهد بود. نتایج این تغییر در اندیشه مزلو را نباید دست کم گرفت. مدل قبلی، بالاترین سطح رشد انگیزشی انسان را در سطح خود یا ایگوی متمایز جای می‌دهد. مدل به‌روز شده، بالاترین حد رشد انسان را در سطح فراشخصی می‌نشانند، جایی که خود یا ایگو و نیازهای آن از سطح شخصی فراتر می‌رود و خطوط تمایز آن با جهان پیرامون از میان می‌رود و یا کمرنگ‌تر می‌شود. این موضوع نشان دهنده یک تغییر عظیم در مفهوم‌سازی شخصیت و رشد انسان است (کلتکوریور ۲۰۰۶). در سطح خودشکوفایی، فرد درصدد به فعلیت رساندن توانمندی‌های خویش است (بیومنت<sup>۳۷</sup> ۲۰۰۹) و به‌طور چشمگیری در جهت تحقق منافع خویش می‌کوشد، همانطور که در مراحل پایین‌تر سلسله مراتب نیازها نیز چنین است. اما در سطح خوداستعلایی، نیازهای خود تا حد زیادی به نفع خدمت به دیگران و یا خدمت به نیرو یا علتی بالاتر که فرد آن را خارج از "خود" در نظر می‌گیرد، کنار گذاشته می‌شوند. بسته به اینکه کدام یک از این دو مرحله در بالاترین سطح سلسله مراتب انگیزشی قرار گیرند، مطمئناً تصویر رشد یافته‌ترین انسان برآمده از دل سلسله مراتب نیازهای مزلو بسیار متفاوت با یکدیگر خواهد بود. رد پای این تغییرات را در اندیشه‌های مزلو می‌توان در لابلای نوشته‌های او یافت. او در سال ۱۹۶۲ در کتاب به سوی روانشناسی وجود<sup>۳۸</sup> به یک تناقض اشاره می‌کند:

«می‌خواهم بر تناقضی آشکار تاکید کنم... به نظر می‌رسد هدف هویت یا همان خودشکوفایی و... همزمان و به خودی خود، هم یک هدف غایی است و هم یک هدف انتقالی. یک نقطه عزیمت است و گامی‌ست در جهت فرارفتن از هویت. مثل این است که بگویم عملکرد این مرحله محو کردن خودش است» به نقل از کلتکوریور (۲۰۰۶).

کافمن (۲۰۲۰) تاکید می‌کند که ظاهراً در این مرحله ذات متناقض خودشکوفایی بر مزلو آشکار شده است زیرا به زعم او خودشکوفایی هم درون‌مایه‌ای خودخواهانه دارد و هم می‌تواند زمینه را برای سطح بالاتری از آگاهی به نام خوداستعلایی فراهم کند. مزلو خودشکوفایی سالم را پلی به سوی استعلا می‌داند. او در نوشته‌هایش به جایگاهی بالاتر از خودشکوفایی اشاره می‌کند و خاطرنشان می‌کند که «برخی از افراد در اثر انگیزه‌ای جوشان، حتی به فراسوی خودشکوفایی رفته‌اند». به این ترتیب برخی به کمک انگیزه نیرومندی که به‌سوی خوداستعلایی دارند، به راس هرم جدید سلسله مراتب نیازها می‌رسند. در واقع این قبیل افراد به دنبال دستاوردی فراتر از نفعی صرفاً شخصی‌اند و شاید از طریق تجارب عرفانی یا فراشخصی در جستجوی برقراری ارتباط با امری متعالی‌اند. آنها با چیزی فراتر از خود صرفاً شخصی‌شان همذات‌پنداری می‌کنند و اغلب در حال خدمت به دیگران‌اند (بیدن و همکاران ۲۰۱۷، کلتکوریور ۲۰۰۶). نگاه عمیق‌تر به مقالات و کتاب‌های منتشر شده و مقالات انتشار نیافته آبراهام مزلو، افق‌های بیشتری به سوی ما می‌گشاید. مزلو در بخش دیگری از مقاله منتشر نشده سال ۱۹۶۶ خود تحت عنوان «نقدی بر نظریه خودشکوفایی<sup>۳۹</sup>» آورده است:

«خودشکوفایی به تنهایی کافی نیست و نمی‌توان رستگاری شخصی و خیر فرد را تنها بوسیله آن درک کرد... این خیر و صلاح دیگران است که باید مورد توجه قرار گیرد، همانطور که خیر و صلاح خود... کاملاً واضح است که صرفاً روانشناسی فردگرایانه و درون‌روانی بدون ارجاع به سایر انسان‌ها و شرایط اجتماعی کفایت نمی‌کند» (به نقل از کافمن، ۲۰۲۰).

همانطور که پیشتر عنوان شد، زمینه‌های این تغییر در اندیشه مزلو به قبل از سال ۱۹۶۶ باز می‌گردد. او پس از انتشار مقاله‌ای<sup>۴۰</sup> در سال ۱۹۶۱، به این موضوع اشاره کرده است که «شناخت وجودی» بیانگر سطح انگیزشی متفاوتی نسبت به خودشکوفایی است. اما شواهد به‌وضوح نشان می‌دهد که او حداقل و مشخصاً از اکتبر ۱۹۶۶ به بعد براساس مقاله انتقادی منتشر نشده‌اش راجع به نظریه خودشکوفایی بر این باور بوده است که برای ارائه تصویر کاملی از انسان با عملکرد کامل، خودشکوفایی به تنهایی کافی نیست (مزلو، ۱۹۹۶). او سرانجام به درک واضح‌تری از آنچه در این سالها مغفول مانده بود رسید و در مدخل یادداشت‌های

<sup>37</sup> Beaumont

<sup>38</sup> Toward a psychology of being

<sup>39</sup> Critique of Self-Actualization Theory

<sup>40</sup> Maslow, A. H. (1961). Are our publications and conventions suitable for the personal sciences? American Psychologist, 16, 318–319

روزانه خود به تاریخ ۲۸ می ۱۹۶۷ ناراحتی عمیق خود را از عدم انتشار یک مقاله انتقادی در رابطه با خودشکوفایی ابراز کرد و به استفاده از معیاری اشتباه برای انتخاب وضعیت انسان فراسالم و خودشکوفای اذعان نمود (به نقل از کلتکو ریورا ۲۰۰۶). گمان مزلو بر این بود که در توصیف خودشکوفایی از مفاهیمی استفاده کرده است که بعضاً متعلق به سازه دیگری است که تا آن زمان مشخصاً نامی برای آن در نظر نگرفته بود. او در مدخل روزنوشته‌های شخصی‌اش، تصور قبلی خود از برخی روسای جمهور آمریکا به عنوان افراد خودشکوفای را منعکس کرده است: او آیزنهاور<sup>۴۱</sup> و ترومن<sup>۴۲</sup> را که از روسای جمهور آمریکا بودند را مصادیقی از افراد خودشکوفای می‌داند اما به این نتیجه می‌رسد که این انسان‌ها، افرادی از جنس وجود یا همان بودن<sup>۴۳</sup> نیستند و برعکس، فردی نظیر آرتور ای. مورگان<sup>۴۴</sup> (رئیس کالج آنتیوخ و از اولین طرفداران آموزش انسان‌گرا) را به عنوان یک فرد خودشکوفای برمی‌گزیند که اتفاقاً فردی از جنس بودن است، قلمرو وجودی را تجربه کرده و به زبان بودن سخن می‌گوید. مزلو برای توصیف مورگان از عبارت «فرا تر رفته یا استعلا یافته»<sup>۴۵</sup> استفاده می‌کند. او معتقد است که افراد زیادی وجود دارند که سالم و خودشکوفای هستند اما از قلمرو وجودی و ادراک وحدت‌بخش دور هستند و گاهی حتی از وجود چنین قلمرویی آگاه نیستند و یا نسبت به آن حالت تدافعی دارند. بنابراین مزلو قلمرو خودشکوفایی و وجودی را از یکدیگر متمایز می‌کند. او افرادی را از جنس وجود یا بودن می‌داند که از چیزی فراتر از سلامتی برخوردارند. فرد می‌تواند مانند آیزنهاور و ترومن سالم، خودشکوفای و کاملاً راضی و خشنود باشد، اما چیزی به نام قلمرو وجودی را تجربه نکرده باشد، یعنی نوعی از شناخت که به کمک تجارب اوج، تجارب عرفانی یا استعلایی خاصی توصیف می‌شوند. مطابق نظر مزلو، آن دسته از افراد که بدون بهره‌مندی از شناخت وجودی، از خودشکوفایی خویش راضی‌اند، نسبت به آنان که در اشتیاق جستجوی تجربه‌هایی از جنس شناخت وجودی‌اند، در سطح پایین‌تری از تحول انگیزی قرار دارند (کلتکور ریورا ۲۰۰۶ و مزلو ۱۹۷۹). برخی از پژوهش‌گران نظیر فورد (۲۰۱۹) و رابرتس (۲۰۱۳) نیز به این موضوع اشاره کرده‌اند که زمینه‌های تغییر دیدگاه در اندیشه‌های مزلو را می‌توان به روشنی در کتاب به سوی روانشناسی وجود، منتشر شده در سال ۱۹۶۲ مشاهده کرد:

«بالاترین سطح دستیابی به هویت، استقلال یا خودبودگی<sup>۴۶</sup>، همزمان خودش نوعی فرارفتن از خویشتن است، یکجور برفراز خودبودگی و یا به ورای آن رفتن است» (مزلو، ۱۹۶۲ به نقل از فورد، ۲۰۱۹).

«من نیروی سوم روان‌شناسی انسان‌گرا را یک نیروی انتقالی می‌دانم، نوعی آمادگی برای روان‌شناسی چهارم که «عالی‌تر»، فراشخصی، فراانسانی، متمرکز بر کیهان و نه متمرکز بر نیازها و علایق انسانی، فراتر از انسانیت، هویت، خودشکوفایی و مانند آن است» (مزلو، ۱۹۶۲ به نقل از رابرتس، ۲۰۱۳).

در واقع مزلو تلویحاً به مرحله بالاتری از رشد انسانی اشاره می‌کند. مرحله‌ای که در ورای دستیابی به هویت و خودشکوفایی قرار دارد و آن را مرحله گذاری می‌داند برای عبور از «خود» جهت رسیدن به خوداستعلایی و قدم نهادن بر فراز خویشتن. او پیش از این نیز توضیح می‌دهد که این فرارفتن از خویش می‌تواند از جنس معطوف شدن به دیگری باشد. برای یک مادر، این دیگری فرزندش است که با او یکی می‌شود و مادر را از بند خود می‌رهاند. برای یک عاشق، معشوقی است که او را به سوی فراموشی خویشتن می‌برد و سبب می‌شود تا عاشق از محدوده خود فراتر رود و در این رابطه به جای جدا بودن دو نفر از یکدیگر، یکتانگاری<sup>۴۷</sup> من – تو محقق شود. یکی شدن خالق یک اثر با اثر خویش نیز از همین جنس است و با فراموشی خویش همراه است و مصداق استعلای خویشتن است (فورد، ۲۰۱۹). همچنین افرادی از جمله اولیور<sup>۴۸</sup> و همکاران (۲۰۱۸) و لوکا و همکاران (۲۰۲۱) استدلال‌ات کلتکور ریورا را قانع کننده می‌دانند و با او هم عقیده‌اند که آثار بعدی مزلو نشان می‌دهد که او قصد تجدید نظر در مدل اولیه‌اش را داشته است، بطوری که بالاترین سطح نیاز انسان را ارضای ارزشها و اموری فراتر از خویش می‌داند،

<sup>41</sup> Eisenhower

<sup>42</sup> Truman

<sup>43</sup> B-people

<sup>44</sup> Arthur Ernest Morgan

<sup>45</sup> Transcended

<sup>46</sup> Selfhood

<sup>47</sup> I-Thou monism

<sup>48</sup> Oliver

ارزش‌هایی متعالی نظیر حقیقت، خیر، زیبایی، کمال، والایی، سادگی، ظرافت و... البته لازم به ذکر است که بسیاری از افرادی که او آنها را به عنوان خودشکوفای برگزیده بود، پی‌درپی خوداستعلایی را نیز تجربه کرده بودند. تجربه‌ای که آگاهی فرد را به فراسوی خویش می‌گستراند. در حقیقت کلید ماجرا در این بود که بیشتر این افراد، توسط ارزش‌هایی برانگیخته شده بودند که در مرتبه بالاتری از سطح خودشکوفایی قرار داشتند. کافمن (۲۰۲۰) از تناقض دیگری نیز می‌گوید که ذهن مزلو را به خود مشغول کرده بود؛ اینکه چگونه برخی از افراد خودشکوفای منتخب او در عین حال که از هویتی قوی برخوردارند و پتانسیل‌های خود را بالفعل می‌کنند، این قدر بی‌خوشتن و فداکاراند؟ گویی آنها افراد خودشکوفایی بودند که به مرحله خوداستعلایی رسیده بودند و این نشان می‌دهد که خودشکوفایی غایت اهداف انسان و پایان راه نیست و مرحله بالاتری از پی آن وجود دارد (کافمن، ۲۰۲۰).

### علل تداوم مدل اولیه سلسله مراتب نیازهای مزلو

حتی اگر افرادی خوداستعلایی را به عنوان مرحله انگیزشی جداگانه‌ای در نظر گرفته باشند که پس از خودشکوفایی و متمایز از آن قرار دارد، با اینحال در کتاب‌های تخصصی و پایه روانشناسی از جمله کتاب زمینه روانشناسی هیلگارد (اتکینسون و همکاران، ۱۳۹۳) همچنان به مدلی از نظریه مزلو پرداخته شده است که در راس آن خودشکوفایی قرار دارد و هیچ سخنی از خوداستعلایی به عنوان مرحله‌ای انگیزشی به میان نیامده است و حتی به شبهات پیرامون این مدل نیز اشاره‌ای نشده است. البته استثنائاتی از جمله کتاب نظریه‌های شخصیت رایکمن<sup>۴۹</sup> (۲۰۰۰) نیز وجود دارد که در آن خودشکوفایی دربردارنده خوداستعلایی توصیف شده است اما عملاً خوداستعلایی را به عنوان مرحله‌ای بالاتر و جداگانه در نظر نگرفته است. این بدفهمی دلایل متعددی دارد که کلتوریورا (۲۰۰۶) به شرح آنها پرداخته است: دلیل اول این است که مزلو فرصت کافی نیافت تا پیش از مرگش، مدل تجدید نظر شده مدون خود را به صورت عمومی منتشر کند. دوم اینکه، مزلو زمینه‌های اصلاح نظریه‌اش را برای اولین بار در قالب یک سخنرانی تحت عنوان «افق‌های والاتر فطرت انسانی»<sup>۵۰</sup> در سال ۱۹۶۹ مطرح کرد اما این مطلب از وضوح لازم برخوردار نبود و پس از آن نیز آن را به عنوان اولین مقاله در نشریه گمنام و تازه تاسیس روانشناسی فراشخصی<sup>۵۱</sup> به چاپ رساند. مجموعه این عوامل سبب شد تا فهم نظریه اصلاح شده او برای روانشناسان به امری دشوار بدل شود و ضمناً بسیاری از افراد نتوانند به آن دسترسی پیدا کنند. به علاوه به دلیل برخی ابهامات ویراستاری، در مجموعه مقالاتی که بعد از مرگ او منتشر شد نیز اثری از این مقاله نبود. از طرفی نشریاتی نظیر مجله فراشخصی و مجله روانشناسی انسان‌گرا<sup>۵۲</sup> که موضوعات آنها عموماً حول محور اندیشه‌های مزلو بود هم تا یک دهه پس از مرگ او انتشار نیافتتند. کلتوریورا مورد سوم و چهارم را به فضای حاکم بر روانشناسی سازمان یافته در دوران مزلو و اختلافات او با انجمن روانشناسی آمریکا<sup>۵۳</sup> مرتبط می‌داند که در مقاله خود به تفصیل آن را شرح داده است. در واقع نه روانشناسی سازمان یافته در دهه هفتاد میلادی آمادگی لازم برای قرار دادن خوداستعلایی در نظریه او را داشت و نه انجمن روانشناسی آمریکا به آن روی خوشی نشان داد. این مسئله به اختلافات و تلاش نافرجام او بر سر ایجاد بخشی به عنوان روانشناسی فراشخصی در انجمن روانشناسی آمریکا باز می‌گردد. و در نهایت مورد پنجم به مشکل اساسی مدل انگیزشی مزلو مربوط می‌شود. در یک مدل سلسله مراتبی لازم است تا نیازهای سطح پایین‌تر تا حدی قبل از نیازهای سطح بالاتر برآورده شده باشند، در حالی که مطابق شواهدی کافمن (۲۰۲۰) به آن‌ها اشاره کرده، افرادی که هنوز در مراحل پایین‌تر هرم نیازها هستند نیز می‌توانند خودشکوفایی و خوداستعلایی را تجربه کنند و اتفاقاً مزلو (۱۹۶۶) نیز این موضوع را

<sup>49</sup> Ryckman

<sup>50</sup> Maslow, A. H. (1971). *The farther reaches of human nature*. New York: Viking.

<sup>51</sup> Journal of Transpersonal Psychology

<sup>52</sup> Journal of Humanistic Psychology

<sup>53</sup> American Psychological Association (APA)

دریافته بود. در نهایت مجموعه این عوامل سبب شده است تا مدل سلسله مراتب نیازها به همان صورت اولیه در کتابها بازنشر شود.

### بحث و نتیجه گیری

با وجود شواهد ارائه شده در سالهای اخیر مبنی بر تصمیم مزلو در تجدید نظر درباره سلسله مراتب نیازها، همچنان مدل اولیه سلسله مراتب نیازهای او در اغلب کتابهای درسی به همان شکل قبلی تجدید چاپ می شود. این امر با وجود همنوایی مزلو با انتقادهای فرانکل به راس هرم و ارائه تفسیرهای تازه تر از مدل یاد شده در پژوهشهای اخیر ادامه دارد و حتی در کتابهای مرجع به تردیدهای مزلو و سایرین نیز در این رابطه اشاره ای نمی شود. قابل درک است که به دلیل فراگیری مدل اولیه در کتب درسی روانشناسی و رشته های دیگر، تغییر آن و یا ذکر شبهات مزلو و افراد دیگر ذیل همان مدل نیز کاری بس متهورانه و دشوار است. با این وجود در بسیاری از پژوهشهای دانشگاهی و تالیفات اخیر، توجهات به مدل اصلاح شده سلسله مراتب نیازها بیشتر شده است و ارجاع به آن در حال افزایش است. نمونه بارز آن کتاب اخیر اسکات بری کافمن است که مورد استناد این پژوهش نیز قرار گرفت. کافمن مشخصاً به مدل تجدید نظر شده مزلو استناد کرده است و برای توجه بیشتر مخاطبین به راس این هرم، عنوان کتاب خود را «فرارفتن» نهاده است. در واقع دلایلی که کلتکوریورا و پس از آن پژوهشگرانی نظیر کافمن و فورد به آنها اشاره کرده اند، مورد توافق شماری از محققین این حوزه واقع شده است و طیف وسیعی از پژوهشهای سالهای اخیر نیز بر مبنای مدل تجدید نظر شده صورت گرفته است. این موارد نشان می دهد که نسخه رایج سلسله مراتب نیازهای مزلو، بازتاب دقیقی از اندیشه های بعدی او در این موضوع مشخص نیست و شاید زمان آن رسیده است تا کتب درسی در این مورد دوباره بازنویسی شوند. این بازنویسی می تواند نتایج بسیار مطلوبی را به دنبال داشته باشد، از جمله اینکه مدل جدید می تواند ارزشهای جامعه مصرف گرا که در آن همه چیز حول محور فرد و ایده "اول شدن" می گردد را با چالش مواجه کند، زیرا ملموس ترین، رایج ترین و استوارترین مدلی که در روانشناسی پشتوانه این اندیشه ها و همچنین بسیاری از سمینارهای موفقیت در این جوامع بوده است، مدل متداول مزلو بوده که غایت آن شکوفایی و موفقیت "فرد" با تاکید بر "خود" است در حالیکه در مدل جدید، غایت هدف انسان عبور از مرحله خودشکوفایی و رسیدن به مرحله تعالی خویشتن و فرارفتن از دو قطبی ما - دیگران است. در نسخه جدید، مراقبت از دیگران به جای رقابت با آنها می نشیند و شاید در زمانه ای که کمبود منابع زمین و بیماری های همه گیر بیش از پیش حیات انسان ها را تهدید می کند، گزینه مناسب برای انسان، رها شدن از بند خویش، توجه به اموری والاتر، کمک به دیگران و رسیدن به خوداستعلایی باشد. مولفه ای که علاوه بر داشتن رابطه ای مستقیم با شاخصه های سلامت روان، می تواند از رنج انسان بکاهد و به زندگی معنای عمیق تری بخشد.

## منابع

- [۱] اتکینسون، ریتال. اتکینسون، ریچارد سی. اسمیت، ادوارد ای. بلم، داریل ج و هوکسما، سوزان نولن. (۱۳۹۳)؛ زمینه روانشناسی هیلگارد، ترجمه محمد نقی براهنی. بهروز بیرشک، رضا زمانی، محمد نقی براهنی، مهدی محی الدین، مهرداد بیک، مهرناز شهرآرای، نیسان گاهان، کیانوش هاشمیان، یوسف کریمی و سعید شاملو. تهران: انتشارات رشد.
- [۲] ایوتزان، ایتای. لوماس، تیم. هفرون، کیت و ورت، پیرس (۱۴۰۰). موج دوم در روانشناسی مثبت، پذیرش جنبه‌های منفی زندگی. ترجمه شهریار شهیدی. تهران: رشد.
- [۳] اسدی، روزبه. یاریاری، فریدون. شاهقلیان، مهناز. (۱۴۰۰). نقش ذهن‌آگاهی بر خوداستعلایی و بهزیستی فضیلت‌گرا با میانجی‌گری معنا در زندگی در تمرین‌کنندگان یوگا. پژوهش نامه روانشناسی مثبت. ۷(۳)، ۷۵-۹۰.
- [۴] فرانکل، ویکتور (۱۳۹۷)، انسان در جستجوی معنای غایی، ترجمه شهاب‌الدین عباسی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- [۵] فرانکل، ویکتور (۱۳۹۴)، فریاد ناشنیده برای معنی؛ روان‌درمانی و انسان‌گرایی، ترجمه مصطفی تبریزی و علی علوی‌نیا. تهران: انتشارات فراروان.
- [۶] عبدالکریمی، بیژن (۱۳۹۱) هایدگر و استعلا: شرحی بر تفسیر هایدگر از کانت. تهران: انتشارات ققنوس.
- [۷] رحمتی، عباس. موسوی نسب، سید محمد حسین. مرادی، فاطمه (۱۳۹۹) توانمندی شناختی سالمندان: نقش خودفراروی، خود شفقت ورزی و عاطفه مثبت. روانشناسی پیری، دوره ۶، شماره ۲، ۱۱۷-۱۰۷.
- [8] Beaumont, S. L. (2009). Identity Processing and Personal Wisdom: An Information-Oriented Identity Style Predicts Self-Actualization and Self-Transcendence. *An International Journal of Theory and Research*, 9:95-115.
- [9] Bojanowska, A. Piotrowski, K. (2018). Two levels of personality: Temperament and values and their effects on hedonic and eudaimonic well-being. *Current Psychology. A Journal for Diverse Perspectives on Diverse Psychological Issues*, 40(3), 1185-1193.
- [10] Camkiran, S. (2018). An Investigation of the Relationship Between Self-Transcendence, Meaning in Life, and Life Satisfaction: A Cross-Sectional Study. Master Thesis, Utrecht University, Netherlands.
- [11] Cloninger, C. R. Seravik, D. M. Przybeck T. R. A. (1993). Psychobiological Model of Temperament and Character. *Archive of General Psychiatry*, 50(12):975-90.
- [12] Dember, Walter P. (1972). Challenges of Humanistic Psychology for Secondary Education. *Walden Dissertations and Doctoral Studies*. 433.
- [13] Desmet P., Fokkinga, S. (2020). Beyond Maslow's Pyramid: Introducing a Typology of Thirteen Fundamental Needs for Human-Centered Design. *Multimodal Technologies and Interaction*, 4(3):38.
- [14] Ford, H. A. (2019). Self-Transcendence and the Cosmic Task: An Exploration of the Primal Paradox through the Consilience of Neurophenomenology, Transpersonal Psychology, Buddhist Insights on Mindfulness, and the Montessori Elementary Education. Master of Education. Endicott College.
- [15] Frankl, V. E. (1966). Self-Transcendence as a Human Phenomenon. *Journal of Humanistic Psychology*, 6(2), 97-106.
- [16] Frey, J.A., & Vogler, C. (Eds.). (2018). *Self-Transcendence and Virtue: Perspectives from Philosophy, Psychology, and Theology* (1st ed.). Routledge.
- [17] Garcia-Romeu, A. (2010). Self-transcendence as a measurable transpersonal construct. *Journal of Transpersonal Psychology*, 42(1), 26-47.
- [18] Ge BH, Yang F. (2023 Jul 7). Transcending the self to transcend suffering. *Front Psychol*. 14:1113965.
- [19] Ivtzan, I. (2008). Self-actualization: For individualistic cultures only. *International Journal on Humanistic Ideology*, 1 (2):113-139.
- [20] Jiang, T.; Sedikides, C. Awe motivates authentic-self pursuit via self-transcendence: Implications for prosociality. *J. Pers. Soc. Psychol*. 2022,123, 576-596.

- [21]Kaufman, S.B. (2020). *Transcend: The new science of self-actualization*. New York, NY: Tarcher Perige.
- [22]Koltko-Rivera, M. E. (2006) Rediscovering the Later Version of Maslow's Hierarchy of Needs: Self-Transcendence and Opportunities for Theory, Research, and Unification, *Review of General Psychology* Vol. 10, No. 4, 302–317.
- [23]Kitson A, Chirico A, Gaggioli A and Riecke BE (2020) A Review on Research and Evaluation Methods for Investigating Self-Transcendence. *Frontiers in Psychology*. 11:547687.
- [24]Levenson, M. R., Jennings, P. A., Aldwin, C. M., & Shiraishi, R. W. (2005). Self-transcendence: Conceptualization and measurement. *The International Journal of Aging & Human Development*, 60(2), 127–143.
- [25]Louca, E. P., Esmailnia, S., Thoma, N. (2021) A Critical Review of Maslow's Theory of Spirituality, *Journal of Spirituality in Mental Health*, 24:4, 327-343.
- [26]Maslow, A. H. (1993). Various meanings of transcendence. In A. H. Maslow, *The farther reaches of human nature* (pp. 259–269). New York: Penguin/ Arkana. (Reprinted from *Journal of Transpersonal Psychology*, 1969, 1(1), 56–66).
- [27]Maslow A. H. (1966) Comments on Dr. Frankl's paper. *Journal of Humanistic Psychology* 6(2): 107–112.
- [28]Maslow, A. H. (1971). *The farther reaches of human nature* (pp. 259–269). New York: Penguin/ Arkana.
- [29]Maslow, A. H. (1979). *The journals of A. H. Maslow* (R. J. Lowry, Ed.; Vol. 1). Monterey, CA:Brooks/Cole.
- [30]McDonald, D.A.; Holland, D. (2002). Examination of the psychometric properties of the temperament and character inventory self-transcendence dimension. *Personality and Individual Differences*. 32 (6): 1013–1027.
- [31]Messerly, J.G. (2017), Summary of Maslow on Self-Transcendence, Institute for Ethics and Emerging Technologies, available at: <https://ieet.org/index.php/IEET2/more/Messerly20170204> (accessed 20 March 2023).
- [32]Oriol X, Unanue J, Miranda R, Amutio A, Bazán C. Self-Transcendent Aspirations and Life Satisfaction: The Moderated Mediation Role of Gratitude Considering Conditional Effects of Affective and Cognitive Empathy. *Front Psychol*. 2020 Aug 25;11:2105.
- [33]Roberts, T. B. (1982). Comment on Mathes's Article. *Journal of Humanistic Psychology*, 22(4), 97-98.
- [34]Romeu, A. G. (2010). Self-Transcendence as Measurable Transpersonal Construct. *The Journal of Transpersonal Psychology*, Vol. 42, No.1.
- [35]Smith, M. J. & Liehr P. R (Eds) (2014) *Middle range theory for nursing* Third edition (P 113) New York: Springer Pub.
- [36]Tornstam. L. (2011) *Maturing into Gerotranscendence*, *Journal of Transpersonal Psychology*, Vol. 43 Issue 2, p166-180. 15p.
- [37]Venter, H. (2012). Self-Transcendence: Maslow's Answer to Cultural Closeness. *International Journal of Business, Humanities and Technology*, Volume 2, Number 7
- [38]Wong P. T. P. (2016a). Meaning-Seeking, Self-Transcendence, and Well-being. *Logotherapy and Existential Analysis*. Pp 311-321 Springer International Publishing.
- [39]Wong P. T. P. (2016b). Self-Transcendence: A Paradoxical Way to Become Your Best. *International Journal of Existential Psychology & Psychotherapy*. Volume 6, Issue 1.
- [40]Wong, P. T. P (2016c) Self-Transcendence as the Path to Virtue, Happiness and Meaning *Logotherapy and Existential Analysis*, *Proceedings of the Viktor Frankl Institute Vienna*.
- [41]Yaden, D. B., Haidt, J., Hood, R. W., Jr., Vago, D. R., & Newberg, A. B. (2017). The varieties of self-transcendent experience. *Review of General Psychology*, 21(2), 143–160.

از خودشکوفایی تا خوداستعلایی؛ بازخوانی سلسله مراتب نیازهای مزلو با تاکید بر آرای فرانکل و پژوهش‌های معاصر

- [42] Wong, P. T. P. (2016d) From Viktor Frankl's logotherapy to the four defining characteristics of Self-Transcendence. Paper presented at the research working group meeting for Virtue, Happiness, and the Meaning of Life Project, Columbia, SC.
- [43] Wong PTP, Arslan G, Bowers VL, Peacock EJ, Kjell ONE, Ivtzan I, Lomas T. (2021) Self-Transcendence as a Buffer Against COVID-19 Suffering: The Development and Validation of the Self-Transcendence Measure-B. *Front Psychol.* 2021 Oct 6;12:648549.
- [44] Yaden, D. B., Haidt, J., Hood, R. W., Jr., Vago, D. R., & Newberg, A. B. (2017). The varieties of self-transcendent experience. *Review of General Psychology*, 21(2), 143–160.